

زاهیر محمدی

اختراع ایران؛ از مفهوم به نظریه (بازخوانی مبانی نظری احمد محمدپور)



مرکز مطالعات کوردستان - تیشک

بلاگ ژيانه‌وه

مرکز مطالعات کوردستان - تیشک
TISHK Center for Kurdistan Studies



بلاگ ژيانه‌وه

اختراع ایران؛ از مفهوم به نظریه

بازخوانی مبانی نظری احمد محمدپور

زاهیر محمدی

تاریخ انتشار: 2026/10/27

ارجاع به این نوشته

محمدی، زاهیر (2026): اختراع ایران؛ از مفهوم به نظریه. بلاگ ژيانه‌وه، مرکز مطالعات کوردستان-تیشک.

<https://tishk.org/pe/2026/10/27/irans-invention-from-concept-to-theory/>

دکتر احمد محمدپور، جامعه‌شناس و پژوهشگر مطالعات کوردی در پژوهشی با نام *The Invention of Iran From 'Iranianness' to 'Persianness'* در مجله‌ی *Asian Studies Review* در سال 2024 که من عنوان فارسی اختراع ایران: ایرانیت و فارس بودگی را برای آن انتخاب کرده‌ام، مبانی تاریخی، زبانی و معرفتی ناسیونالیسم ایرانی را به چالش کشیده است. محمدپور در این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه ایرانیت مدرن در روند شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی با زبان و فرهنگ فارسی پیوندی ساختاری پیدا می‌کند و چگونه این پیوند به صورت‌بندی روایتی از تاریخ و هویت ملی ایرانی می‌انجامد که در آن تجربه‌های تاریخی و زبانی جوامع غیرفارس به حاشیه رانده می‌شوند. مسئله‌ی اصلی پژوهش صرفاً بررسی برتری زبان فارسی در سیاست‌های دولت یا نقد برخی روایت‌های رسمی از تاریخ ایران نیست؛ موضوع بنیادی‌تر، چگونگی ساخته‌شدن تصویری از ایران است که یک صورت‌بندی زبانی - فرهنگی خاص را به‌عنوان نماینده‌ی هویت عمومی ملت تثبیت می‌کند (Mohammadpour, 2024: 1).

اهمیت پژوهش محمدپور در آن است که میان چند مسئله‌ی ظاهراً جداگانه ارتباط برقرار می‌کند: بازسازی گذشته در تاریخ‌نگاری ایرانی، تأثیر شرق‌شناسی و آریایی‌گرایی بر ناسیونالیسم ایرانی، ارتقای زبان فارسی به معیار اصالت فرهنگی، بازتولید فارسی‌محوری در جریان‌های فکری با گرایش‌های سیاسی متفاوت و به‌حاشیه‌راندن تاریخ‌ها و زبان‌های غیرفارس در تولید دانش درباره‌ی ایران. در استدلال او این مسائل را نمی‌توان صرفاً پدیده‌هایی مستقل یا مجموعه‌ای از موارد پراکنده‌ی تبعیض دانست؛ آن‌ها در پیوند با یکدیگر سازوکاری را آشکار می‌کنند که از طریق آن هویتی خاص در جایگاه هویت ملی ظاهراً فراگیر قرار می‌گیرد و تفاوت‌های درونی جامعه در نسبت با آن تعریف می‌شوند. از همین رو پژوهش امکان عبور از توصیف سیاست‌های زبانی و فرهنگی به بررسی مبانی تاریخی و معرفتی شکل‌گیری هویت ملی را فراهم می‌آورد (Mohammadpour, 2024: pp: 3,11,18).

با این حال هدف این نوشتار صرفاً معرفی پژوهش محمدپور، خلاصه‌کردن استدلال‌های او یا توضیح مفهوم «اختراع ایران» نیست. در این نوشتار من استدلال می‌کنم که مجموعه‌ی مفاهیم، شواهد تاریخی و پیوندهای تحلیلی به‌کاررفته در مقاله‌ی محمدپور را می‌توان در قالب یک نظریه بازخوانی و صورت‌بندی کرد؛ نظریه‌ای که در اینجا آن را «نظریه‌ی اختراع ایران» می‌نامم. این نام‌گذاری، پیشنهاد مفهومی و نظری نویسنده‌ی این متن برای توضیح چارچوب فکری محمدپور است، نه ادعایی مبنی بر اینکه خود او پژوهش را رسماً نظریه‌ای مستقل با همین عنوان نام‌گذاری کرده باشد. به همین دلیل باید میان عنوان مقاله‌ی اصلی، استدلال‌های صریح محمدپور و صورت‌بندی نظری‌ای که در این نوشته ارائه می‌شود تمایز گذاشت.

چرایی این صورت‌بندی در تفاوت میان «مفهوم» و «نظریه» نهفته است. یک مفهوم می‌تواند جنبه‌ای مشخص از یک پدیده را نام‌گذاری یا توصیف کند؛ اما یک نظریه هنگامی که از انسجام تحلیلی برخوردار باشد، می‌کوشد رابطه‌ی میان چند پدیده را توضیح دهد، سازوکارهای شکل‌گیری آن‌ها را روشن کند و نشان دهد که چگونه مجموعه‌ای از فرایندها

به پیامدهای معینی می‌انجامند. از این منظر، «اختراع ایران» را نمی‌توان فقط اصطلاحی برای اشاره به ساخته‌شدن هویت ملی مدرن ایران در نظر گرفت. در خوانش حاضر این مفهوم نقطه‌ی آغاز صورت‌بندی نظری گسترده‌تری است که رابطه‌ی میان تاریخ‌نگاری ایرانی، انتخاب و بازآرایی گذشته، مرکزیت‌یافتن زبان فارسی، شکل‌گیری دیگری درونی، درونی‌شدن سلسله‌مراتب فرهنگی و حذف یا فرودست‌سازی دانش‌های غیرفارسی را در یک چارچوب تحلیلی به هم پیوند می‌دهد.

بر این اساس «نظریه‌ی اختراع ایران» در این نوشته عنوانی برای چارچوبی است که می‌کوشد توضیح دهد ایرانیت مدرن چگونه در روندی تاریخی ساخته و طبیعی جلوه داده می‌شود؛ چگونه فارس‌بودگی به یکی از معیارهای اصلی تعریف این ایرانیت تبدیل می‌شود؛ چگونه این معیار در روایت‌های تاریخی، زبان پژوهش و دستگاه‌های شناختی بازتولید می‌شود و چگونه جوامع غیرفارس با وجود قرارگرفتن در قلمرو دولت ایران در تعریف هویت ملی و تولید روایت معتبر از گذشته‌ی خود جایگاهی نابرابر پیدا می‌کنند. این زنجیره‌ی تحلیلی، بازسازی و صورت‌بندی من از استدلال‌های محمدپور است و نباید آن را به‌عنوان الگویی مرحله‌بندی‌شده و عیناً ارائه‌شده از سوی خود او تلقی کرد.

دلیل دیگر برای این صورت‌بندی نظری دامنه‌ی توضیحی آن است. اگر مسئله فقط به سیاست‌های یک دولت یا عملکرد یک دوره‌ی تاریخی محدود بود، بررسی اسناد حکومتی، قوانین زبانی و نهادهای آموزشی می‌توانست بخش مهمی از پاسخ را فراهم کند. اما محمدپور با بررسی روشنفکران و جریان‌های فکری متفاوت از ناسیونالیسم مدرن و آرپایی‌گرایی تا برخی گرایش‌های چپ و صورت‌بندی‌های معاصر درباره‌ی هویت ایرانی، مسئله‌ای فراتر از یک دولت یا جناح سیاسی را پیش می‌کشد: امکان استمرار پیش‌فرض‌های فارسی‌محور در چارچوب‌های فکری متفاوت. او همچنین با نقد مفهوم «جهان فارسی‌مآب» نشان می‌دهد که فارسی‌محوری نه فقط در سیاست رسمی، بلکه در زبان مفهومی پژوهش و شیوه‌ی سازمان‌دهی تاریخ ادبی و فرهنگی نیز بازتولید می‌شود. (Mohammadpour, 2024, p: 12, p.14, p. 17, p. 18). پیوند میان این حوزه‌هاست که امکان می‌دهد استدلال‌های مقاله در قالب یک چارچوب نظری بازخوانی شوند.

کوردستان جایگاهی اساسی در مفهوم اختراع ایران محمدپور دارد. اگر ایرانیت مدرن بر پایه‌ی روایتی فارسی‌محور تعریف شده باشد، باید پرسید تاریخ کوردستان در این روایت چگونه بازنمایی می‌شود، زبان و سنت‌های معرفتی کوردی چه جایگاهی پیدا می‌کنند و کورد تا چه اندازه به‌عنوان صاحب تاریخ و تولیدکننده دانش درباره‌ی گذشته‌ی خود به رسمیت شناخته می‌شود. این پرسش‌ها صرفاً به میزان حضور یا غیبت نام کوردستان در کتاب‌های تاریخ محدود نیستند؛ آن‌ها به قواعدی مربوط می‌شوند که تعیین می‌کنند چه تاریخی «ملی» محسوب می‌شود، چه زبانی حامل معتبر فرهنگ تلقی می‌شود و چه تجربه‌هایی به حاشیه‌ی روایت مسلط انتقال می‌یابند. اشاره‌ی محمدپور به آثار ادبی و سنت‌های معرفتی کوردی، از جمله آثار ملا جزیری، فقی طیران و احمد خانی و نیز قول‌های ایزدی و کلام‌های یارسانی، نمونه‌ای از ظرفیت این چارچوب برای بررسی محدودیت‌های روایت فارسی‌محور است. (Mohammadpour, 2024: 17).

باین‌همه صورت‌بندی نظری این نوشته به معنای آن نیست که تمام ادعاهای احتمالی درباره‌ی کوردستان را بتوان مستقیماً به محمدپور نسبت داد. مقاله‌ی او مبنای نظری و مجموعه‌ای از استدلال‌های تاریخی و انتقادی را فراهم می‌کند. تحلیل پیامدهای این استدلال‌ها برای تاریخ، هویت و موقعیت سیاسی کوردستان گامی تفسیری است که در این نوشته برداشته می‌شود.

هدف این مقاله در نتیجه دو وجه مرتبط دارد: نخست، بازسازی دقیق چارچوب فکری محمدپور از طریق توضیح مفاهیم و استدلال‌هایی که رابطه‌ی تاریخ‌نگاری، زبان، ناسیونالیسم و قدرت را روشن می‌کنند؛ دوم، صورت‌بندی این استدلال‌ها در قالب «نظریه‌ی اختراع ایران» و بررسی ظرفیت توضیحی آن برای فهم ایرانی‌ت فارسی‌محور و پیامدهای آن برای کوردستان. ادعای اصلی این نوشته آن است که استدلال‌های محمدپور هنگامی که در پیوند با یکدیگر خوانده شوند، امکان می‌دهند ساخت هویت ملی نه امری ازلی و طبیعی، بلکه فرایندی تاریخی و سیاسی فهمیده شود که در آن انتخاب گذشته، مرکزیت‌یافتن یک زبان، تعریف دیگری درونی و سلسله‌مراتب تولید دانش به یکدیگر مربوط‌اند. بر همین مبنا در بخش‌های بعدی ابتدا مبانی تاریخی و فکری این فرایند، سپس گذار از ایرانی‌ت به فارس‌بودگی، سازوکارهای بازتولید آن و سرانجام دلالت‌های این چارچوب برای مطالعه‌ی کوردستان بررسی می‌شوند.

1 اختراع ایران: بازسازی گذشته و تولید تاریخ ملی

نقطه‌ی آغاز نظریه‌ی اختراع ایران تمایز میان وجود تاریخی سرزمینی به نام ایران و ساخته‌شدن ایران به مثابه‌ی یک ملت یکپارچه با هویت ملی مشخص است. هنگامی که محمدپور از «اختراع ایران» سخن می‌گوید منظور او انکار وجود تاریخی نام ایران یا نفی پیوندهای سیاسی و فرهنگی در دوره‌های گذشته نیست، بلکه مسئله این است که چگونه در فرایند شکل‌گیری ناسیونالیسم مدرن ایران، تاریخ‌های متفاوت، حکومت‌های گوناگون، زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع در روایتی واحد سازمان‌دهی می‌شوند و سپس این روایت به عنوان تاریخ طبیعی و پیوسته‌ی یک ملت بازنمایی می‌شود. بنابراین «اختراع» در این چهارچوب به معنای تولید تاریخی یک تصور ملی و تثبیت آن از طریق گزینش، تفسیر و بازآرایی گذشته است، نه خلق چیزی از هیچ.

محمدپور نشان می‌دهد که ایران در معنای دولت مدرن و هویت رسمی ملی در آغاز قرن بیستم و در روندی مرتبط با کودتای 1921 و استقرار دودمان پهلوی در 1925 صورت‌بندی تازه‌ای پیدا می‌کند؛ باین‌حال ریشه‌های ناسیونالیسم ایرانی به اواخر دوره‌ی قاجار بازمی‌گردد. در آن دوره برخلاف تصویری که بعدها از تاریخ ملی پیوسته ارائه می‌شود، روایت واحدی که همه‌ی سرزمین‌ها و حکومت‌های پیشین را اجزای یک تاریخ ملی همگن به شمار آورد، تثبیت نشده بود. تاریخ‌های مربوط به پادشاهان عجم، روایت‌های اسلامی و تاریخ‌های عمومی در کنار یکدیگر وجود داشتند و

مرزهای سیاسی حکومت‌های مختلف نیز با محدوده‌ی ایران امروزی منطبق نبودند (Mohammadpour, 2024, p. 4).

پرسش‌های مجتبی مینوی درباره‌ی چگونگی نگارش تاریخ ایران نمونه‌ای روشن از این دشواری‌اند. مینوی می‌پرسد منظور از ایران چیست، قلمرو کدام حکومت‌ها باید در تاریخ آن گنجانده شود و چگونه می‌توان سلسله‌هایی را که در محدوده‌ها و زمان‌های متفاوت حکومت کرده‌اند، در یک توالی تاریخی واحد قرار داد. این پرسش‌ها نشان می‌دهند که نوشتن تاریخ ملی صرفاً گردآوری رویدادهای گذشته نیست؛ نویسنده باید ابتدا تصمیم بگیرد چه قلمرویی «ایران» محسوب می‌شود، کدام حکومت‌ها به تاریخ آن تعلق دارند و چه رابطه‌ای میان دوره‌های ناهمگون برقرار است. بنابراین تاریخ ملی نه فقط گذشته را روایت می‌کند، بلکه مرزهای نمادین ملت و معنای تعلق به آن را نیز شکل می‌دهد (Mohammadpour, 2024: 5).

در اینجا یکی از پایه‌های صورت‌بندی نظری «اختراع ایران» آشکار می‌شود: گذشته‌ی ملی محصول انتخاب و سازمان‌دهی است، اما پس از تثبیت نتیجه‌ی این انتخاب به صورت گذشته‌ای طبیعی، پیوسته و ازپیش‌موجود جلوه می‌کند. حکومت‌های تاریخی، حتی اگر در زمان خود از نظر قلمرو، ساختار سیاسی، زبان و فرهنگ تفاوت‌های چشمگیری داشته باشند در روایت ملی به حلقه‌های یک زنجیره تبدیل می‌شوند. گسست‌ها و تفاوت‌ها به حاشیه رانده و آنچه برجسته می‌شود، تداوم فرضی یک ملت در طول تاریخ است.

این فرایند هنگامی اهمیت سیاسی بیشتری پیدا می‌کند که یک زبان و فرهنگ مشخص به عنوان حامل اصلی این تداوم معرفی شود. در روایت مورد نقد محمدپور زبان فارسی فقط یکی از زبان‌های تاریخی منطقه نیست؛ به تدریج به رسانه‌ای فرازمانی تبدیل می‌شود که گویا وحدت تاریخی ایران را از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر منتقل کرده است. به این ترتیب پیوستگی زبان فارسی به مبنایی برای اثبات پیوستگی ملت تبدیل می‌شود، درحالی‌که تنوع زبان‌ها و حافظه‌های تاریخی ساکنان این جغرافیا در روایت مسلط حذف یا سرکوب می‌شود (Mohammadpour, 2024: 3).

با این ملاحظه اختراع ایران در این چهارچوب دو وجه مرتبط دارد: نخست، بازسازی گذشته به صورت تاریخی ملی و پیوسته؛ دوم، تعیین معیارهایی برای تشخیص اینکه کدام زبان‌ها، فرهنگ‌ها و تجربه‌های تاریخی نماینده‌ی اصیل آن گذشته‌اند. وجه دوم ما را از بحث تاریخ‌نگاری به مسئله‌ی فارس‌محوری و شکل‌گیری سلسله‌مراتب در تعریف هویت ملی می‌رساند.

2 از ایرانی‌ت تا فارس‌بودگی

در استدلال محمدپور یکی از سازوکارهای اصلی اختراع ایران پیوندی است که ناسیونالیسم مدرن میان زبان فارسی، مفهوم نژاد آریایی و تصور شکوه ایران پیشااسلامی برقرار می‌کند. این پیوند در بستر تعامل فکری با شرق‌شناسی اروپایی و نظریه‌های نژادی و زبانی قرن نوزدهم شکل می‌گیرد. برخی از روشنفکران ناسیونالیست ایرانی با بهره‌گیری از این ایده‌ها، گذشته‌ای آرمانی را بازسازی می‌کنند که در آن ایران پیش از اسلام نماد تمدن، قدرت و خلوص فرهنگی معرفی می‌شود و ورود اسلام و عرب‌ها به عنوان گسستی در این مسیر تصویر می‌شود (Mohammadpour, 2024: 6).

در این روایت آریایی‌گرایی نقشی اساسی دارد. زیرا زبان، نژاد و سرزمین را به یکدیگر پیوند می‌دهد. مفهوم آریایی از یک دسته‌بندی زبانی فراتر می‌رود و به نشانه‌ای از تعلق نژادی و برتری تمدنی تبدیل می‌شود. در نتیجه تمایز میان زبان‌ها به جای آنکه صرفاً تفاوتی تاریخی و زبانی باشد، در قالب سلسله‌مراتبی از فرهنگ‌های برتر و فروتر بازنمایی می‌شود. نکته‌ی مهم در نقد محمدپور این نیست که روابط تاریخی میان زبان‌ها وجود نداشته‌اند، بلکه این است که چگونه نظریه‌های نژادی، زبان و تاریخ را به ابزاری برای تعریف یک هویت ملی ممتاز تبدیل می‌کنند (Mohammadpour, 2024: 3).

این صورت‌بندی در آثار کسانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی نمود پیدا می‌کند. در نوشته‌های آنان، ایران پیشااسلامی به دوره‌ای آرمانی تبدیل می‌شود و عرب‌ها و اسلام مسئول افول و گسست از آن گذشته معرفی می‌شوند. این بازنمایی گذشته را به دو بخش ارزشی تقسیم می‌کند: گذشته‌ای مطلوب که با ایران باستان، آریایی‌بودن و فرهنگ فارسی پیوند می‌خورد و دوره‌ای نامطلوب که با ورود اسلام و تأثیر زبان عربی تعریف می‌شود. در این راستا پاک‌سازی زبان از واژگان عربی و بازسازی فرهنگ ملی صرفاً فعالیت‌هایی زبانی یا ادبی نیستند، بلکه بخشی از پروژه‌ای برای بازگرداندن هویت به تصویری آرمانی از گذشته به شمار می‌روند (Mohammadpour, 2024: 7).

اما نباید این جریان فکری را با همه‌ی جریان‌های اصلاح‌طلب یا نوساز اواخر قاجار یکی دانست. محمدپور میان روشنفکرانی که عمدتاً در پی کاهش فاصله‌ی سیاسی و نظامی ایران با اروپا از راه قانون و اصلاحات بودند و آن گرایش نژادی - زبانی که بر حذف آثار منسوب به عرب‌ها، مغول‌ها و دیگر گروه‌ها تأکید داشت، تمایز می‌گذارد. این تمایز نشان می‌دهد که ناسیونالیسم فارس‌محور تنها پاسخ ممکن به بحران سیاسی و نظامی آن دوره نبود؛ بلکه یکی از مسیرهای فکری مشخصی بود که بعدها در تعریف هویت ملی نفوذ گسترده‌ای پیدا کرد (Mohammadpour, 2024: 5).

در مرحله‌ی بعد این صورت‌بندی از محدوده‌ی نوشته‌های روشنفکری فراتر می‌رود و در تاریخ‌نگاری رسمی و نهادهای دولتی جای می‌گیرد. محمدپور به نقش تاریخ‌نگاران و نویسندگانی اشاره می‌کند که در دوره‌ی پهلوی به تدوین روایت استاندارد از تاریخ ایران کمک کردند. در این روایت تاریخ باستان به‌عنوان سرچشمه‌ی هویت ملی برجسته می‌شود و دسته‌بندی‌های نژادی در بازنمایی گذشته نقش پیدا می‌کنند. تصویری که در آغاز محصول انتخاب‌های فکری و سیاسی بود از طریق آموزش، تاریخ‌نگاری و گفتمان رسمی به بخشی از بداهت‌های هویت ملی تبدیل می‌شود (Mohammadpour, 2024: 4).

محمدپور این فرایند را با مفهوم «فارس‌بودگی» توضیح می‌دهد. مقصود از فارس‌بودگی در اینجا صرفاً داشتن زبان فارسی یا تعلق فردی به جامعه‌ی فارس نیست؛ مسئله تبدیل ویژگی‌های زبانی و فرهنگی مرتبط با فارس‌بودگی به معیار مسلط برای تعریف ایرانیست. در چنین وضعیتی زبان فارسی از یکی از زبان‌های ایرانی به شاخصی برای اصالت تاریخی، شایستگی فرهنگی و تعلق ملی ارتقا می‌یابد. دیگر زبان‌ها و تاریخ‌ها نیز نه به‌عنوان بخش‌هایی هم‌ارز از واقعیت اجتماعی و تاریخی، بلکه از منظر نسبت‌شان با معیار مسلط سنجیده می‌شوند. محمدپور این سازوکار را نوعی امتیاز زبانی - نژادی می‌داند که از راه طبیعی جلوه‌دادن برتری فارس‌بودگی عمل می‌کند (Mohammadpour, 2024: 3).

برای توضیح عمق این فرایند او از مفهوم «عادت‌واره» پیر بردیو و صورت‌بندی باریش اونلو درباره‌ی «قرارداد ترک‌بودگی» بهره می‌گیرد. این مفاهیم توجه را از هویت به‌عنوان باوری آگاهانه و فردی به الگوهای نسبتاً پایدار ادراک، داوری و عمل منتقل می‌کنند. بر این اساس فارس‌محوری فقط در سیاست‌های رسمی یا اظهارنظرهای آشکار نمود نمی‌یابد، می‌تواند در شیوه‌ی دیدن و نادیدن، شنیدن و نشنیدن، ارزش‌گذاری و تشخیص آنچه دانش یا فرهنگ معتبر محسوب می‌شود نیز حضور داشته باشد. هنگامی که یک معیار فرهنگی در طول زمان طبیعی جلوه می‌کند، افراد و نهادها ممکن است آن را بازتولید کنند، حتی بدون آنکه همواره از پیش‌فرض‌های تاریخی و سیاسی آن آگاه باشند (Mohammadpour, 2024: 3).

در این قرائت گذار از ایرانیت به فارس‌بودگی را می‌توان یکی از محورهای توضیحی نظریه‌ی اختراع ایران دانست: هویت ملی‌ای که ظاهراً همه را در بر می‌گیرد، در عمل ممکن است بر اساس معیارهای زبانی و فرهنگی یک گروه خاص تعریف شود. تناقض در همین‌جاست؛ ادعای وحدت ملی با سلسله‌مراتبی همراه می‌شود که در آن همه‌ی تاریخ‌ها و زبان‌ها از جایگاهی برابر در تعریف ملت برخوردار نیستند. این تناقض زمینه‌ی شکل‌گیری «دیگری درونی» را فراهم می‌کند؛ یعنی وضعیتی که در آن گروه‌هایی از نظر جغرافیایی و سیاسی درون مرزهای کشور قرار دارند، اما زبان و حافظه‌ی تاریخی‌شان در روایت مسلط از ملت به حاشیه رانده می‌شود.

3 پیدایش دیگری درونی

اگر بازسازی گذشته روایت مسلط از ایران را تولید می‌کند و فارس‌بودگی معیار تشخیص اصالت آن قرار می‌گیرد، مسئله‌ی بعدی این است که این چارچوب چگونه با جوامعی مواجه می‌شود که زبان، حافظه‌ی تاریخی و تجربه‌ی فرهنگی آن‌ها کاملاً در این روایت ادغام نمی‌شود. پاسخ محمدپور در مفهوم «دیگری درونی» متمرکز است. منظور از این مفهوم گروه‌هایی است که در محدوده‌ی سیاسی ایران قرار دارند، اما در روایت مسلط از ملت، جایگاهی برابر با هویت معیار پیدا نمی‌کنند. تفاوت آن‌ها نه به‌عنوان بخشی عادی از واقعیت تاریخی و اجتماعی، بلکه به‌عنوان مسئله‌ای برای وحدت ملی بازنمایی می‌شود (Mohammadpour, 2024: 8).

در روایت ناسیونالیستی‌ای که محمدپور نقد می‌کند، عرب‌ها ابتدا به‌عنوان دیگری بیرونی و عامل گسست از گذشته‌ی آرمانی ایران تصویر می‌شوند. اما منطق این دیگری‌سازی به عرب‌ها محدود نمی‌ماند. هنگامی که هویت ملی بر پیوند میان زبان فارسی، آریایی‌گرایی و گذشته‌ی پیشااسلامی بنا می‌شود، جوامع غیرفارس نیز در معرض ارزیابی بر اساس همان معیار قرار می‌گیرند. به این ترتیب دیگری‌سازی از مرزهای بیرونی عبور می‌کند و درون جامعه‌ای گسترش می‌یابد که ادعای وحدت ملی دارد. محمدپور این تحول را با گسترش مفهوم «دیگری درونی» توضیح می‌دهد؛ مفهومی که به‌ویژه برای فهم موقعیت کورد، ترک آذربایجانی و بلوچ اهمیت دارد (Mohammadpour, 2024: 18).

نمونه‌های تاریخی مورد بررسی او نشان می‌دهند که این منطق در میان اندیشه‌ورزان با گرایش‌های سیاسی متفاوت نیز بازتاب پیدا می‌کند. محمود افشار زبان فارسی را ستون وحدت ملی می‌دانست و برای یکسان‌سازی زبانی پیشنهادهایی مطرح می‌کرد که از آموزش فارسی فراتر می‌رفت و به تغییر نام‌های جغرافیایی غیرفارسی و انتقال جمعیت نیز می‌رسید. تقی ارانی با وجود جایگاهش در جریان چپ، در نوشته‌ی خود درباره‌ی آذربایجان مسئله‌ی آن منطقه را در چارچوب حفظ ایران مطرح می‌کرد. احمد کسروی نیز در صورت‌بندی‌های خود درباره‌ی زبان و تاریخ، برای زبان‌های غیرفارسی جایگاهی هم‌ارز با فارسی قائل نبود. طرح این نمونه‌ها به معنای یکسان‌دانستن مواضع و اهداف این اندیشه‌ورزان نیست؛ اهمیت آن‌ها در نشان‌دادن این نکته است که این مفروضات فارس‌محور می‌توانند از مرز یک گرایش سیاسی مشخص عبور کنند و در پروژه‌های فکری متفاوت بازتولید شوند (Mohammadpour, 2024: p. 11; p. 12; p. 13).

در چنین برداشتی دیگری‌سازی را نمی‌توان صرفاً به دشمنی آشکار با یک گروه یا بیان تعصب فردی فروکاست. مسئله‌ی اساسی آن است که چه کسی حق دارد گذشته‌ی مشترک را تعریف کند، کدام زبان به‌عنوان زبان ملی و حامل تمدن به رسمیت شناخته می‌شود و کدام زبان‌ها به سطح زبان‌های محلی، گویش‌ها یا میراث‌هایی محدود تنزل می‌یابند. در چنین وضعیتی تفاوت زبانی و تاریخی به معیاری برای توزیع نابرابر اعتبار فرهنگی و امکان بازنمایی تبدیل می‌شود.

در صورت‌بندی نظری این پژوهش مفهوم «دیگری درونی» حلقه‌ای است که بازسازی تاریخ ملی را به پیامدهای سیاسی و فرهنگی آن پیوند می‌دهد. اگر اختراع ایران فقط به تولید یک روایت تاریخی محدود می‌ماند، نمی‌توانست به‌تنهایی توضیح دهد که چرا برخی جوامع در تعریف رسمی ملت به حاشیه می‌روند. این مفهوم نشان می‌دهد که روایت ملی هنگامی به سلسله‌مراتب تبدیل می‌شود که معیارهای خاص آن جایگاه گروه‌های مختلف را در درون ملت تعیین کنند. بر پایه این استدلال مسئله فقط حذف یک روایت از تاریخ نیست؛ بلکه محدودشدن امکان سخن‌گفتن از تاریخ، زبان و هویت از موضعی مستقل و برابر نیز هست.

4 جهان فارسی‌مآب و جایگاه کوردستان

یکی از وجوه مهم استدلال محمدپور این است که فارس‌محوری را به دوره‌ی شکل‌گیری ناسیونالیسم مدرن یا سیاست رسمی یک حکومت خاص محدود نمی‌کند. به باور او مفروضات این چهارچوب در بخشی از آثار دانشگاهی و روشنفکری معاصر نیز استمرار می‌یابند. این تداوم الزاماً به معنای یکسان‌بودن دولت پهلوی و جمهوری اسلامی یا همسانی همه‌ی جریان‌های فکری نیست؛ مسئله آن است که برخی پیش‌فرض‌ها درباره‌ی تاریخ ملی، زبان فارسی و جایگاه جوامع غیرفارس می‌توانند در بسترهای سیاسی متفاوت باقی بمانند و بازتولید شوند (Mohammadpour, 2024: 18).

محمدپور برای توضیح این استمرار از جمله به شیوهی بازنمایی روشنفکران و سیاستمداران دوره‌ی پهلوی در بخشی از پژوهش‌های معاصر اشاره می‌کند. به نقد او، هنگامی که نقش این چهره‌ها در نوسازی دولت برجسته می‌شود، اما مشارکت آنان در سیاست‌های حذف زبانی و فرهنگی نادیده می‌ماند، روایت نوسازی از پیامدهای نابرابر خود جدا می‌شود. همچنین او به خوانش‌هایی از جنبش ژینا اشاره می‌کند که با کم‌رنگ کردن خاستگاه کوردستانی آن و شعار «ژن، ژیان، ژزادی»، این جنبش را در امتداد روایتی از پیش موجود درباره‌ی ناسیونالیسم ایرانی قرار می‌دهند. از نظر محمدپور چنین خوانش‌هایی بعد غیرمتمرکز و استعمارزدایانه‌ی جنبش را کم‌رنگ می‌کنند و تجربه‌ای را که از زمینه‌ای کوردستانی برخاسته است، در روایتی فراگیر اما فارس‌محور حل می‌کنند (Mohammadpour, 2024: 18).

این بحث نشان می‌دهد که بازتولید ایرانیت فارس‌محور تنها از طریق قانون، نهادهای حکومتی یا سیاست‌های زبانی صورت نمی‌گیرد. تولید دانش نیز در این فرایند نقش دارد: انتخاب برخی چهره‌ها به‌عنوان نمایندگان اصلی مدرنیته‌ی ایرانی، برجسته‌کردن بخش‌هایی از گذشته و نادیده‌گرفتن تجربه‌های تاریخی دیگر یا تفسیر جنبش‌های معاصر از نگاه یک روایت ملی از پیش تعیین‌شده، همگی می‌توانند به تثبیت معیار مسلط کمک کنند. بنابراین نقد محمدپور متوجه انحصار دانش و قدرت تعریف تاریخ نیز هست؛ یعنی این پرسش که چه کسانی و با چه مفروضاتی حق دارند درباره‌ی گذشته و حال جوامع ساکن در ایران سخن بگویند.

بحث «جهان فارسی‌مآب» این مسئله را به حوزه‌ی تاریخ‌نگاری و مطالعات فرهنگی گسترش می‌دهد. محمدپور انکار نمی‌کند که زبان فارسی در دوره‌های تاریخی مختلف نقشی مهم در ادبیات، دیوان‌سالاری و مبادلات فرهنگی بخش‌هایی از آسیا داشته است. نقد او متوجه زمانی است که مفهوم «جهان فارسی‌مآب» از ابزاری برای بررسی ارتباطات فرهنگی به چهارچوبی فراگیر تبدیل می‌شود که تاریخ‌های متنوع را حول زبان فارسی سازمان می‌دهد و این زبان را ویژگی تعیین‌کننده‌ی یک حوزه‌ی فرهنگی گسترده معرفی می‌کند. در این صورت روابط پیچیده و چندزبانه‌ی جوامع گوناگون ممکن است به‌صورت فرایندی عمدتاً فارسی‌محور بازنمایی شوند (Mohammadpour, 2024: 14).

به‌گفته‌ی محمدپور، چنین کاربردی از مفهوم جهان فارسی‌مآب می‌تواند زبان‌های غیرفارسی را به‌عنوان زبان‌های محلی یا کم‌اهمیت طبقه‌بندی کند و نقش آن‌ها را در تولید دانش، ادبیات و حافظه‌ی تاریخی کاهش دهد. مسئله این نیست که آثار فارسی یا شبکه‌های فرهنگی مرتبط با آن‌ها فاقد اهمیت تاریخی‌اند؛ مسئله آن است که آیا این اهمیت می‌تواند به معیاری برای تعریف کل فضای فرهنگی و ارزیابی همه‌ی جوامع آن تبدیل شود. هنگامی که یک زبان به مرکز روایت بدل می‌شود، تاریخ‌های دیگر تنها در حد تأثیرپذیری از آن زبان دیده می‌شوند، نه به‌عنوان سنت‌هایی با منطق و مسیر تاریخی خودشان (Mohammadpour, 2024: 17).

کوردستان در این بحث جایگاهی تحلیلی پیدا می‌کند. محمدپور به سابقه‌ی دیرینه‌ی ادبیات شفاهی و مکتوب کوردی اشاره می‌کند و از شاعرانی چون علی ترماخی، مه‌لای جزیری، فقی طیران و احمد خانی نام می‌برد. او همچنین به کتاب مم و زین خانی، سروده‌های مقدس یزیدی و آثار دینی یارسان اشاره می‌کند. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که زبان و فرهنگ کوردی را نمی‌توان صرفاً در نسبت با فارسی تعریف کرد. کوردستان دارای سنت‌های ادبی، زبانی و حافظه تاریخی خاص خود است که برای فهم تاریخ باید به‌طور مستقل بررسی شوند (Mohammadpour, 2024: 17).

اهمیت این شواهد برای نظریه‌ی اختراع ایران در آن است که یک روایت ملی مبتنی بر مرکزیت زبان فارسی، نمی‌تواند به‌تنهایی تنوع تاریخی و فرهنگی جوامع را توضیح دهد. اگر آثار کوردی صرفاً به‌عنوان بخشی از حوزه‌ای فارسی‌مآب معرفی شوند، استقلال تاریخی و ویژگی‌های زبانی و فرهنگی آن‌ها در معرض کم‌رنگ‌شدن قرار می‌گیرد. در نتیجه نقد جهان فارسی‌مآب بخشی از نقد گسترده‌تر به سازوکاری است که از طریق آن یک معیار فرهنگی به مرکز سازمان‌دهی تاریخ تبدیل می‌شود و سایر سنت‌ها را در جایگاه پیرامونی قرار می‌دهد.

به این اعتبار کوردستان برای این صورت‌بندی نظری فقط نمونه‌ای از یک جامعه‌ی حاشیه‌رانده‌شده نیست؛ تجربه‌ی آن امکان آزمودن این پرسش را فراهم می‌کند که روایت مسلط از ایران تا چه اندازه قادر است تاریخ‌ها، زبان‌ها و حافظه‌هایی را توضیح دهد که بر اساس معیار فارسی‌محور شکل نگرفته‌اند. این استنتاج صورت‌بندی تحلیلی مقاله‌ی حاضر است که بر بحث محمدپور درباره‌ی تاریخ کورد و محدودیت‌های مفهوم جهان فارسی‌مآب تکیه دارد؛ نباید آن را نقل مستقیم از نویسنده تلقی کرد.

5 ظرفیت توضیحی نظریه‌ی اختراع ایران

بازخوانی پژوهش محمدپور نشان می‌دهد که استدلال او را می‌توان در قالب چهارچوبی نظری بازسازی کرد که چند فرایند مرتبط را به یکدیگر پیوند می‌دهد: بازسازی گذشته به‌صورت تاریخ ملی یکپارچه، برجسته‌شدن زبان فارسی و آریایی‌گرایی به‌عنوان معیارهای هویت، شکل‌گیری «دیگری درونی» و استمرار برخی از این مفروضات در تولید دانش و بازنمایی سیاسی. در این صورت‌بندی «اختراع ایران» نامی برای توضیح چگونگی ساخته‌شدن و طبیعی جلوه‌کردن یک روایت خاص از ملت است. روایتی که مدعی فراگیری است، اما تجربه‌ها و حافظه‌های تاریخی کوردستان و جوامع غیرفارس را به حاشیه می‌راند.

وجه توضیحی این چهارچوب در آن است که حاشیه‌رانی را صرفاً پیامد سیاستی منفرد یا نگرش فردی نمی‌داند، بلکه می‌کوشد رابطه‌ی میان تاریخ‌نگاری، زبان، هویت و قدرت را آشکار کند: روایت تاریخی، معیار هویت را شکل می‌دهد؛ معیار هویت به سلسله‌مراتب فرهنگی مشروعیت می‌بخشد و این سلسله‌مراتب می‌تواند در نهادهای سیاسی، آموزش، دانش دانشگاهی و بازنمایی جنبش‌های اجتماعی استمرار یابد. مفهوم عادت‌واره نیز توضیح می‌دهد که چگونه برخی از این معیارها به الگوهای عادی ادراک و داوری تبدیل می‌شوند و بدون نیاز به بازتولید دائمی آشکار و آگاهانه دوام می‌آورند (Mohammadpour, 2024: 3). قدرت نظری این چارچوب دقیقاً در امکان بررسی روابط تاریخی و سازوکارهای بازتولید سلسله‌مراتب است، نه در جایگزین‌کردن یک روایت یکدست با روایتی یکدست دیگر.

برای تحلیل کوردستان این چارچوب پرسشی بنیادین پیش می‌کشد: چگونه می‌توان از وحدت ملی سخن گفت، درحالی‌که زبان، تاریخ و حافظه‌ی کوردستان در تعریف مسلط از ملت در جایگاهی کاملاً نابرابر جایگاهی قرار دارد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که کوردستان نه به‌عنوان حاشیه‌ای فرهنگی در تاریخ ایران، بلکه به‌عنوان

جامعه‌ای دارای تاریخ، زبان و تجربه‌ی سیاسی مستقل در تحلیل وارد شود. بر این مبنا نظریه‌ی اختراع ایران در صورت‌بندی این پژوهش ابزاری برای بررسی چگونگی بنیان نهادن ساختار فرادست و موقعیت فرودست در روایت ملی و پیامدهای آن برای امکان به‌رسمیت‌شناختن کوردستان تاریخی و سیاسی است.

آنچه این بازخوانی از مقاله‌ی محمدپور پیشنهاد می‌کند صرفاً نقد یک روایت تاریخی نیست؛ بلکه بررسی سازوکاری است که از طریق آن یک روایت خاص از گذشته به معیار تعریف ملت تبدیل می‌شود و سپس در عرصه‌های گوناگون دانش و سیاست بازتولید می‌گردد. «نظریه‌ی اختراع ایران» در این معنا صورت‌بندی تحلیلی ما از پیوند میان تاریخ‌سازی ملی، فارس‌محوری، دیگری‌سازی درونی و حاشیه‌رانی معرفتی است. ظرفیت آن برای فهم کوردستان در این است که نشان می‌دهد مسئله فقط حضور یا غیاب کورد در روایت ملی نیست، بلکه این نیز هست که تاریخ و هویت کوردستان تحت چه معیارهایی بازنمایی می‌شود و چه امکان‌هایی برای تعریف مستقل تجربه‌ی تاریخی و سیاسی آن باقی می‌ماند.

منبع

Mohammadpour, A. (2024) 'The Invention of Iran: From "Iranianness" to "Persianness"', Asian Studies Review. Published online 27 May 2024. <https://doi.org/10.1080/10357823.2024.2355110>



مرکز مطالعات کوردستان - تیشک · tishk.org